

نشوم در هر چه نظر کنم مجالت بنم در هر که سخن کند خست  
نشوم **رباعی** عشق آمد بر هر در دولت بخت و مهر کز این  
در بر و کسب است مباد هم با معر انوبت به بیسع زد  
هم با همه را معاد به سپرد او **قال قدس** **ولان ربی محو**  
**عزب از نهادی و فی الیک طبع ما غره هم بقال مرتباً**  
اذا کلام علی بغیر خاسته و الیک اصحاب لابل و کله و  
یمتد بر خستای قصده و نیز در سواه کسسته جهت بکند  
وی را مارا رباب چهارم غره فرا و مفره زبان کرد و  
از بابل ول و اسم الفاعل بضم و فتح و میگوید اگر جمع شد  
سواران قصد خاک بوسی زمینی کنند که آن شراب با  
بافت شود و در مسیله ایشان مار کزیده باز هر چه  
بود هر آینه زهرش مفره نتواند رسانند و جاشی  
هلاکش نتواند چشاند **رباعی** باز که بقصد زلف کمال  
رو مدگر رحمت از خشک خاکش او مار کزیده بگذرد  
خاکش آن خال دهد خاست تریاکش و مرشاید که

که مراد شرح نام و در سکه آن باشد که اگر جمعی از دو نمند  
بر چشمان شوق سوار قصد زیارت خاک نهادار کنند که  
سپردادش مفرش تا آن باده پاک افتاده باشد و حال  
آنکه در سبک نظم انجم آفت رسیده بود و ما نفس هوا  
نفس کزنده و زهر نفع حبه تا حشیده که با این دم  
مراقت زنده و قدم موافقت نهد هر آینه آن زهرش  
زبان ندادد و کزنده زبانه چسبند اینم طائفه مار کزیده  
کام نفس و هوا و زهر چسبیده کام حبه تا تریاق  
اکبرت بلکه از تریاق اکبر نافع تر **رباعی** قوم که حی است  
تبدل هفتان نام سردار سرکش از خدشتان آنرا  
حشید زهر افاق از مفره خاست تریاق و ده حجتان  
**وقال قدس** **و لورک از عرف سما** **علا جین معصا**  
**من ابراهیم** **رکم** **عک** **او کذا** **الحا** **کتب** **رقا** **رقبه**  
افسوس کزین از باب دوم اصحاب المصیبه ساینده و را  
مصیبت جن از جنونا و من الله فموجوبه و لا یمن